هو العلیم

دیدگاه آیت‌الله خوئی دربارۀ قاعدۀ قبح عقاب بلا بیان به تقریر علاّمه طهرانی (6)

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ برائت ـ جلسۀ دویست‌وچهل‌وپنجم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

اقدام بر ضرر دنیوی در سیرهٔ عقلا از نظر آیت‌الله خویی

ایشان می‌فرمایند که اگر مقصود از ضرر، ضرر دنیوی باشد، اقدام بر ضرر دنیوی ـ حتی ضرر مقطوع ـ پیش عقلا ثابت است، به‌جهت اینکه عقلا بر ضررهای دنیوی اقدام می‌کنند درصورتی‌که مقصودِ معقولی مترتّب بر این ضررها باشد مانند دفع اموال و بذل نفوس برای حفظ میهن، وطن، مملکت، اراضی و حدود که عقلا این کار را انجام می‌دهند.[1] پس ضرر دنیوی قطعاً نمی‌تواند در اینجا مقصود باشد مضافاً به اینکه ضرر محتمل باشد، چه برسد به فرض احتمال. لو فرض که مقصود ضرر دنیوی باشد و عقلا هم بر ضرر دنیوی اقدام می‌کنند.

نقد: تنافی اقدام عقلا بر ضرر با ماهیت عقلی قاعده

حالا قبل از اینکه به این مسئله بپردازیم، جواب از این اشکال این است که یک وقتی صحبت در این است که این وجوب دفع ضرر محتمل، این قاعدهٔ عقلی است یااینکه قاعدهٔ شرعی است؟ بحث اینکه عقلا بر ضرر اقدام می‌کنند درصورتی‌که مقصودی بر این مترتّب باشد، با فرض این قاعدهٔ عقلی چطور باهم تناسب دارد؟! یعنی از یک طرف تسلیم شدیم که این قاعده قاعدهٔ عقلی است؛ منتها با قبح عقاب بلا بیان نمی‌تواند تعارض کند. یک وقت این مطلب را ما مطرح می‌کنیم، یک وقتی با این بیان که عقلا بر ضرر اقدام می‌کنند اصلاً می‌خواهیم اصل قاعده را ازبین ببریم. اینها در این مقام نیستند که بخواهند اصل قاعده را ازبین ببرند؛ بلکه می‌خواهند بر این قاعده موارد نقض پیدا کنند و این صحیح نیست چون از یک طرف شما پذیرفتید...، خب از اول بگویید که این قاعده قاعدهٔ عقلی نیست؛ چون وجوب دفع ضرر در وهلهٔ اول ـ چون قاعده عقلی است ـ مترتّب بر مضارّ دنیوی است بعد مضارّ اخروی یا عقاب اخروی بر این مترتّب می‌شود. ولی این مسئله قبل از شرع به خود مصادیق عرفی برمی‌گردد؛ چون قواعد عقلی، قواعد ما قبل الشرع است نه ما بعد الشرع یعنی در ظرف قبل الشرع التزام به این قواعد را عقل واجب می‌کند به‌طوری‌که همین الآن می‌گویند که این قوانین، قوانین انسانی است.

الآن تعبیری می‌آورند که با این مسائل هم به بعضی از قوانین اسلام اشکال وارد می‌کنند می‌گویند: بعضی از قوانین اسلامی، قوانین ضد انسانی است؛ به این معنا که قبل از شرع، عقل یک سری قوانین و خدا یک سری حقوقی به انسان بما هو انسان داده است؛ نه بما هو مسلم، لا بما هو متدیّنٌ و ملتزمٌ و متعهّد، این قوانین مثل حریّت، اختیار آزادی، حریّت در کلام، حریّت در ممشیٰ و حریّت در فعال، این مسائل عدالت است، این مسائل از حقوق اولیّه است و امروزه به‌عنوان حقوق و قوانین انسانی ما قبل الشرع از این قوانین اسم می‌برند و نمی‌شود یک دین با این حقوق اولیّه و ابتدائی که خداوند به انسان داده [در تضاد باشد].

برگشت این قاعدهٔ وجوب دفع ضرر محتمل به همین قوانین انسانی ـ به قول امروزی‌ها ـ است یعنی قوانین ما قبل الشرع است؛ قوانینی است که قبل از دین و بعثت اولاًبلااول تعلق می‌گیرد و آن قوانین و التزام به آنها را عقل واجب می‌کند. حالا چطور ممکن است که شرع بر خلاف آن قانون بیاید

[1] *مصباح الأصول*، ج ۱، ص ۳۳۲.

آن‌هم قانونی که عقل آمده تصویب کرده است [بیان کند]؛ عقل آدمی و عقل فطری؟!

حالا این قانونی که قانون عقل است نمی‌شود عقلا بیایند برای این قانون موارد نقض پیدا کنند. این دیگر نمی‌شود؛ یعنی چطور ممکن است عقل از یک طرف بیاید قانون و قاعده برای معاشرت و محاورات خودش و برای ارتباطات خودش وضع کند و بعد عقلا بیایند برخلاف انجام دهند. آیا این معقول است؟! خب انسان از اول بگوید که این قانون، قانون عقلی نیست. وقتی که عقلا بما هو عقلا بیایند برخلاف عقل مواردی پیدا کنند؛ مثل بذل اموال و نفوس برای حفظ حدود، می‌گویند: این از موارد نقض این قانون عقلی است آن‌هم در جایی که قطع به ضرر است نه ضرر محتمل؛ یعنی حتی عقلا در موارد قطع به ضرر محتمل، برخلاف این قانون عمل می‌کنند. برای چه؟ برای مقصود؛ برای مقصودی که مقصود محلّله باشد و معقول باشد.

جواب این است که اولاً چطور ممکن است عقل بیاید قاعده جعل کند بعد عقلا برخلاف عقل بیایند آنها را نقض کنند، این اولاً معقول نیست. ثانیاً همین‌که شما می‌گویید: مقصود، منظور از مقصود یا مقصود معقول است یا مقصود غیر معقول؟! غیر معقول را نمی‌شود بر عقلا نسبت داد، پس مقصود، مقصود معقول است و وقتی که مقصود، مقصود معقول شد دیگر در اینجا ضرر نیست مثل اینکه که انسان برای مراجعه به طبیب بذل مال می‌کند این به‌خاطر مقصود اهمّ از آن بذل مال است که عبارت از صحّت و عافیت است. دیگر در اینجا نمی‌گویند: ضرر است. این مسئله را ما در مورد قاعدهٔ لاضرر هم مطرح کردیم.

پس اگر این قاعده به‌عنوان یک قاعدهٔ عقلی پذیرفته و مقبول بشود دیگر در اینجا نقض بر این قاعده، محال است؛ زیرا نقض بر این قاعده عبارت از ارتفاع و رفع خود قاعده است. این موارد نقض هم نقض قاعده نیست بلکه همان در اتّجاه نفس قاعده این موارد قرار دارند. بله، اگر مقصود، مقصود اهمّ باشد انسان بذل اموال و بذل نفوس هم می‌کند. این اشکال ندارد و مسئله‌ای مترتّب نمی‌شود.

اگر منظور ضرر دنیوی باشد همان‌طور که عقلا اقدام می‌کنند و مرحوم آخوند هم فرمود،[1] این مورد صحیح نیست.

خروج ضرر دنیوی از تحت قاعده در بیان آیت‌الله خویی

ثانیاً ایشان می‌فرمایند که لو فرض مقصود از دفع ضرر، ضرر دنیوی است، بسیار خوب، ولی صحبت در این است که شارع احکام را برای استکمال نفوس وضع کرده است نه برای حفظ ابدان و حفظ اجسام و برای حفظ امور دنیا، آن را خود مردم می‌دانند، خودشان می‌دانند و نفسِهم. شارع می‌گوید: من کاری ندارم، بدنت را می‌خواهی حفظ کنی یا حفظ نکنی، سلامتی خودت را حفظ کنی یا حفظ نکنی، آن احکام من برای استکمال روح است؛ برای حظّ روح و کمال روح و کمال نفس است و به این مربوط نیست. إلاّ فی بعض الموارد ایشان می‌فرمایند: مانند اکل میته؛ اکل میته ضرر دنیوی دارد شارع هم اکل میته را حرام کرده است.[2] تازه در این موارد هم نقض وارد می‌شود به‌جهت اینکه اکل میته در مقابل اکل مذکّیٰ است چون اکل میته اعمّ است از آن مأکولی که بر آن ضرر دنیوی مترتّب است [که جیفه باشد و آن میته‌ای که عن مرضٍ باشد.]

...عبارت است از آنچه که مقابل مذکّیٰ واقع می‌شود؛ مذکّیٰ عبارت از آن ذبح و مذبوح و اضحیه‌ای است که بر آن شرایطی مترتّب باشد مانند استقبال قبله، بسمله، فری اوداج اربعه[3] و مسلم

---

[1] ***کفایة الأصول***، ج ۱، ص ۳۴۴.

[2] ***مصباح الأصول***، ج ۱، ص ۳۳۲.

[3] ***لغت‌نامه دهخدا***: «فری اوداج اربعه: در اصطلاح فقه دورگی که در دو طرف گردن جاندار است و باید این چهار

بودن ذابح که حالا در مسلم بودن آن حرف هست اما این سه مسئله بسمله و فری اوداج اربعه و استقبال مهم است و به‌خصوص فری اوداج اربعه باز مهمتر است؛ چون حتی درصورت شک یا درصورت شبهه و خطا و نسیان هم بسمله و اتجاه قبله ملاک نیست. فقط فری اوداج اربعه ملاک است. اما درصورت توجه و درصورت شعور بقیه هم شرط هستند یعنی همان بسمله و امثال‌ذلک.

حالا این را شارع مذکّیٰ می‌گوید. در مقابل مذکّیٰ آن اضحیه‌ای است که در آن بسمله نباشد، فری اوداج اربعه نباشد، اتّجاه به قبله نباشد، این میته می‌شود؛ درحالی‌که عرف این مذبوح و ذبیحه را میته نمی‌داند. الآن در خیلی از کشورها هستند، حتی در اینجا هم ممکن است باشند که حتماً فری اوداج اربعه را ملاک نمی‌دانند؛ حتی هستند در بعضی از کشورها که با این شوک‌های الکتریکی موجب قتل این اضحیه می‌شوند و می‌گویند که هیچ مرضی هم بر آن مترتّب نمی‌شود یااینکه فرض کنید یک رگش را قطع می‌کنند و حتماً فری اوداج اربعه نیست بلکه ودجین است، نه‌اینکه اوداج اربعه باشد.

آن میته‌ای که بر آن ضرر مترتّب است آن میته‌ای است که جیفه باشد، آن میته‌ای که عن مرضٍ باشد و عن علةٍ باشد آن را عقل از باب وجوب دفع ضرر حرام می‌داند و شرع هم او را حرام می‌داند؛ اما میتهٔ عند الشارع اعمّ و اخصّ مطلق است نسبت به میته‌ای که عقل از باب ضرر أکل آن میته را محرّم می‌داند. یااینکه که بگوییم: روی بعضی از وجوه عام و خاص من وجه است؛ چون ممکن است در بعضی از موارد میته نباشد ولیکن ضرر داشته باشد، در عین اینکه میته نیست ولی درعین‌حال أکل آن در اینجا مضرّ باشد.

علیٰ‌کلّ‌حال پس در اینجا شارع بما هو الشارع برای حفظ ابدان احکام جعل نمی‌کند؛ بلکه برای حفظ نفوس و اینها جعل می‌کند فلهذا اگر بسمله نباشد یا امثال‌ذلک شارع حکم به میته می‌کند؛ در عین اینکه میته الآن عند العرف تلقّی نمی‌شود. پس این به‌خاطر آن جنبهٔ روحی و نفسی است که آن جنبهٔ روحی و نفسی اثر میته بر آن ذبیحه دارد و به‌واسطهٔ آن حرام می‌شود. این مطلب برای این جهت بود.

بعد می‌فرمایند: روی این حساب ما نمی‌توانیم بگوییم که مقصود از ضرر در اینجا ضرر دنیوی است. بله، در بعضی از موارد مثل موارد سموم و إهلاک جمع بین ضرر دنیوی و حکم شارع به حرمت در اینجا شده است.[1] در این موارد به‌خصوص هست اما در هر موردی که ضرری متوجه بدن بشود، حکم شارع به اجتناب در اینجا معنا ندارد.

اشکال بر بیان آیت‌الله خویی

اشکالی که بر این مطلب وارد می‌شود این است که صحیح است شارع برای استکمال روح در اینجا جعل قوانین کرده و شارع متصدّی برای کمال روح و برای کمال نفس است و از آنجایی که بین مسائل نفسی و مسائل بدن و نظام بدن و تربیت بدن ارتباط وثیق هست، شارع نسبت به مضرّاتی که متوجه بدن است غافل نیست؛ فلهذا می‌گوید: ﴿وَلَا تُلْقُواْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى ٱلتَّهْلُكَةِ﴾[2] و سایر آیاتی که نسبت به هلاکت هست و روایاتی که بر ضرر بر انسان مترتّب هستند، آیاتی که مترتّب بر قتل نفس هستند یا مثلاً روایاتی که مترتّب بر قتل نفس و خودکشی و اینها هستند، یا سایر ادلّه‌ای که دربارهٔ ضرر بر نفس وارد می‌شود یا حرمت اسراف و حرمت تبذیر مال مثل ﴿وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا﴾[3] و حرمت أکل مال به باطل

رگ بریده شود تا ذبح شرعی صورت گیرد.»

[1] *مصباح الأصول*، ج ۱، ص ۳۳۲.

[2] سوره بقره (۲) آیه ۱۹۵. *نور ملکوت قرآن*، ج ۱، ص ۱۸۸، تعلیقه ۲:

«و با دست‌های خودتان خود را در تهلکه نیفکنید!»

[3] سوره إسراء (۱۷) آیه ۲۷. *نور ملکوت قرآن*، ج ۴، ص ۶۰:

و معاملهٔ باطل که این است که شخصی بیاید اموال خود را که در یک معاملهٔ غیر معقول صرف کند، این أکل مال به باطل است و حرام است. به‌خاطر اینکه شارع برای حفظ نظام نفوس، حتماً باید جعل قوانین بر حفظ نظام اجسام و تربیت اجسام و ابدان باید داشته باشد.

فعلیٰ‌هذا به مقتضای قاعدهٔ عقلیه، ضرر دنیوی اگر متقّینِ او از نقطه‌نظر عقلی محرّم باشد، وجوب دفع ضرر هم از نقطه‌نظر عقلی از باب تدارک آن مصلحت و احتراز از مفسدهٔ موبقه، از احتمال او لازم است و به مقتضای قاعدهٔ تلازم حکم شارع به احتیاط در اینجا هست. این‌هم از این مسئله.

دیدگاه آیت‌الله خویی: عدم تلازم بین ضرر و مفسده

یک مطلب دیگر ماند و آن اینکه اگر مقصود از ضرر، مفسده باشد، نه ضرر دنیوی و نه ضرر اخروی بلکه مفاسدی که بر اعمال مترتّب است...؛ حالا آن مفسده ابتعاد عن الله تعالیٰ باشد، عدم قرب إلی الله تعالیٰ باشد، نه‌اینکه دخول نار چون دخول نار مسئلهٔ عقاب است بلکه نفس ابتعاد عن الله تعالیٰ باشد، اگر این‌طور است، ایشان می‌فرمایند: ما تلازمی بین ضرر و مفسده در اینجا نمی‌بینیم که در هرجا که ضرر است حتماً مفسده موجود است. بله، در بعضی از موارد تلازم موجود هست و اطلاق ضرر بر مفسده می‌شود مثل إهلاک نفس، در آنجا هم مفسده هست ابتعاد عن الله تعالیٰ هست و هم ضرر هست و اطلاق ضرر می‌شود؛ چون انسان إهلاک نفس می‌کند، قتل نفس می‌کند. سموم و اینها همه مفسده است ولی صرف مفسده را نمی‌توانیم به‌عنوان ضرر در اینجا بگیریم.[1] این‌هم مطلب دیگر و خیلی هم مختصر بیان شد. خیلی راجع به این قضیه هم بحث نشده است.

اشکال بر دیدگاه آیت‌الله خویی

اشکالی که در اینجا به‌نظر می‌رسد و بر این قضیه وارد می‌شود این است که اگر ما این قاعده را قاعدهٔ عقلی بدانیم، عقل به مقتضای اشراف بر مصالح و مفاسد و به مقتضای احراز از موضوعِ مکلف و موضوع تکلیف و غایات و اهدافی که مترتّب بر سیر کمالی انسان است چه‌بسا ممکن است مفسده را ضرری اشدّ و اعلای از مضارّ دنیوی بداند؛ وقتی در یک ضرر دنیوی که موجب بشود عمر انسان ده سال کمتر شود، عقل ارتکاب آن عمل را ضرر بداند، آن‌وقت ضرری که موجب ابتعاد عن الله است و انسان را از سعادت ابدی محروم می‌کند، ضرر نمی‌داند؟! آن مفسده را ضرر نمی‌داند؟! و جای تعجب است که این افراد چطور ذهن خود را فقط متوجه مسائل ظاهری و امور دنیوی کردند و اصلاً دایرهٔ اداره و حیطهٔ اعمال و نفوذ عقل را نسبت به مسائل معنوی اصلاً ندیده گرفتند و غافل شدند.

وقتی که انسان نسبت به مسائل و نسبت به کمالات و نسبت به منافع در نظر نمی‌گیرد که چه منافعی مترتّب است و چه مضارّی مترتب بر انسان است این‌طور می‌شود.

تأثیر معرفة‌الله در عبودیت انسان

یک وقتی پیش شخصی بودیم از آقایان هم هست، فرد خوبی هم هست، بسیار فاضل هم هست، من در درسشان شرکت می‌کردم، ایشان در صحبت‌های خود می‌گفتند که مرحوم حاج شیخ محمدعلی کاظمی ـ حاج شیخ محمدعلی کاظمی مقرّر مرحوم نائینی بود و از شاگردان خیلی معروف نائینی بود و یکی از تقریرات مهم برای او است ـ می‌گفت: علت اینکه فقهاء به عرفان و به حکمت توجه نمی‌کنند و فقط به فقه و اینها می‌پردازند این است که عبد در مقام تکلیف به معرفت ذات مولا کار ندارد؛ بلکه عبد در مقام تکلیف باید عبودیت خودش را انجام دهد، تکلیف خودش را انجام دهد! حالا این مولا کیست، این مولا چه خصوصیاتی دارد، چه آثاری دارد، صفات او، اسماء او، معرفت ذات او اصلاً به

«و اسراف و زیاده‌روی مکن.»

[1] *مصباح الأصول*، ج ۱، ص ۳۳۲.

عبد مربوط نیست! عبد در مقام تکلیف باید فقط تکلیف انجام دهد. مولا بگوید: اِفعل، یفعل، لا تَفعل لا یَفعل!

این نحوهٔ تفکر به اینجا می‌رسد! شخصی که نداند مولای او کیست، در مقام عبودیت و در مقام امتثال چطور باید عمل انجام بدهد؟! فقط بهشت را همین سیب و گلابی می‌داند، فقط نعمتها را همین می‌داند و دیگر آن عوالم ربوبی، آن عوالم ملکوت، آن اهداف، آن غایات، آنچه را که مترتّب بر این قضیه است را اصلاً نمی‌داند. مسائلی ما داریم مثل «إنّ الله ما خَلَقَ العِبادَ إلّا لیَعرِفوهُ، فإذا عَرَفوه عَبَدوه»[1] اصلاً اینها این را چه می‌کنند؟! به مرتبهٔ او هر چه عرفان قوی‌تر باشد عبودیت قوی‌تر می‌شود.

آن شخصی که وزیر سلطان است مرتبهٔ اطاعتش نسبت به سلطان علیاست یا آن افراد عادی که اصلاً سالی یک بار هم سلطان را نمی‌بینند و از خصوصیات او خبر ندارند و فقط یک خوف و وحشت و ترسی بر دل آنها هست و از باب خوف و وحشت و ترس آن را انجام می‌دهند؟! پس درست است که ما در مقام عبودیت باید نظر مولا را تأمین کنیم؛ ولی خیلی فرق است یعنی ما بین المشرق و المغرب فرق است بین آن عبدی که عن عماءٍ و عمیاناً اطاعت مولا را بکند بدون توجه به خصوصیات و شرایط، یااینکه یک عبدی مولا را بداند و شرایط مولا را بداند و معرفت او را بداند، قطعاً در کیفیت عمل و کیفیت خصوصیات عمل فرق هست. شما یک نماز می‌خواندید خدا را در آن نماز چگونه تصوّر می‌کنید؟! این یک نماز است. یک نماز هم می‌خوانید حضور قلب می‌کنید و می‌گویند که توجه به مقصود حکایت باشد یعنی حکایت این آیات و سوری باشد که بر نبی نازل شدند. یک نماز انسان می‌خواند و در آن نماز بینه و بین الله اصلاً از نقطه‌نظر قلبی فاصله‌ای نمی‌بیند، آن یک نحوه از نماز است که امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: شروع کردم به سوره حمد تا رسیدم به ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾[2] مدام گفتم: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ تااینکه دیدم قائل به﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ نفس مشرّع و نفس مبدأ اعلی است که دارد ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ می‌گوید و آن‌وقت حضرت مغشیٌ علیه افتاد.[3] این یک نماز است و یک نماز هم همین‌طور عین روزنامه خواندن ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ می‌گوید چون خدا به پیغمبرش گفته ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ ما هم می‌گوییم. عین چوب خشک و بدون روح و اصلاً عین مجسّمه و تمثال این‌هم یک نماز خواندن است. هردوی اینها هم اطاعت است.

---

[1] ***کنز الفوائد***، ج ۱، ص ۳۲۸:

«عن مَسلَمَةَ بنِ عَطاءٍ عن أبی‌عبدالله الإمامِ الصّادقِ علیه‌السّلام قال: خَرَجَ الحُسینُ بن علیّ علیهما السّلام ذاتَ یَومٍ علَی أصحابه فقال بَعدَ الحَمدِ للهِ جَلّ و عَزّ و الصّلاةِ علَی محمّدٍ رَسولِه صلّی الله علیه و آله و سلّم: "یا أیّها النّاسُ، إنّ الله ـ و اللهِ ـ ما خَلَقَ العِبادَ إلّا لیَعرِفوهُ، فإذا عَرَفوه عَبَدوه، فإذا عَبَدوه استَغنَوا بعِبادَته مِن سواهُ!" فقالَ لَه رجلٌ: "بأبی أنتَ و اُمّی یا ابنَ رسولِ‌الله، ما مَعرِفَةُ اللهِ؟" قال: "مَعرِفَةُ أهلِ کُلّ زمانٍ إمامَهُمُ الّذی یَجِبُ علیهم طاعتُهُ!"» ***امام شناسی***، ج ۳، ص ۳۱:

«حضرت [امام صادق علیه السّلام] فرمودند: روزی حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام خارج شده بر اصحاب خود و خطبهٔ مختصری فرمودند، و پس از حمد خداوند جلّ و عزّ و درود بر محمّد رسول خدا فرمودند: "ای مردم، سوگند به خدا که پروردگار، بندگان خود را نیافریده است مگر برای آنکه او را بشناسند؛ پس در وقتی که او را شناختند او را می‌پرستند و به عبادت او برمی‌خیزند، و زمانی که او را پرستش نمودند بی‌نیاز می‌شوند با عبادت او، از پرستش و عبادت هر کسی غیر از خدا!"

مردی گفت: "پدر و مادرم فدایت باد ای فرزند رسول خدا، معرفت خدا چیست؟" حضرت فرمود: "معرفت و شناسایی اهل هر زمانی امامشان را که واجب است در آن زمان از او اطاعت کنند!"»

[2] سوره فاتحه (۱) آیه ۵. ***روح مجرد***، ص ۱۶۲:

«من فقط ترا عبادت میکنم و از تو استعانت میطلبم.»

[3] ***مفتاح الفلاح***، ج ۱، ص ۳۷۲.

این یک معناست؟! آیا معرفت به مولا هیچ‌گونه تأثیری در عبودیت ندارد؟! واقعاً حرف، حرف چرندی است که این بزرگان می‌فرمایند. واقعاً خیلی عجیب است که در عین بزرگواری خیلی چرند می‌فرمایند!

عبودیت، دلیل اصلی آب‌ننوشیدن حضرت اباالفضل علیه‌السّلام در روز عاشورا

یک مثالی می‌زنند در مورد حضرت اباالفضل علیه‌السّلام در قضیهٔ شرب ماء الفرات که حضرت اباالفضل وارد شریعه فرات شد و خواست آب بخورد. دراین‌صورت فَذَکر عطش الحسین،[1] در اینجا عقل چه می‌گوید؟! ما دو عقل در اینجا داریم: یک عقل همین عقلی است که الآن همه معتقد هستند، بله ما نسبت به این مسئله معتقدیم؛ می‌گوید: در اینجا شما باید شرب ماء کنید تا تقویت نفس پیدا بشود و به‌واسطهٔ شرب ماء قوّهٔ محرّکه پیدا بشود و بشاشت و سلامت و انبساط پیدا بشود تا بتوانی از حریم امام دفاع کنی، حضرت اباالفضل برای دفاع از حریم امام این کارها را می‌کند، برای خودش که نمی‌کند؛ پس یک عقل این را می‌گوید. اما این عقل برای مرتبهٔ پایین است یعنی برای افراد عادی و معمول است؛ چون عقل ذومراتب است و مراتب عقل مختلف است؛ از نقطه‌نظر فعلیت دارای مراتب مختلفِ استعداد و فعلیت است، این عقل عوام حکم می‌کند به شرب ماء للدفاع عن حریم امام علیه‌السّلام ولی عقل أعلیٰ چه حکم می‌کند؟ این‌طور حکم می‌کند که الآن مسئله از حریم امام و دفاع از حریم امام گذشته است، الآن مسئله، مسئلهٔ وحدت و آن حالت اتّحاد بین عبد و معبود است. حضرت اباالفضل نسبت به سیدالشهداء علیهماالسّلام عبد بود؛ خیلی عجیب است! این مقام عبودیت اقتضاء نمی‌کند که او الآن آب بخورد و در اینجا مولای او تشنه باشد! الآن مسئله از قضیهٔ دفاع فراتر رفته است. اینکه می‌گویند: عشق و فلان بود کشک است؛ البته عشق بود اما عقل حضرت اباالفضل حکم می‌کند، ما هم جای حضرت اباالفضل بودیم باید همین کار را می‌کردیم. عقل حضرت اباالفضل حکم می‌کند که اگر تو می‌خواهی به آن مرتبهٔ أعلیٰ برسی، اگر تو می‌خواهی آن اتّحاد خودت را با مولایت حفظ کنی، این شرب ماء مخالف است! آن‌وقت اگر حضرت اباالفضل برخلاف این عقل عمل کند و شرب ماء کند عقاب ندارد؛ ولی یک سعادتی که آن سعادت مترتّب بر عدم شرب ماء است از او سلب می‌شود! درعین‌حال باز برای دفاع از حریم است ولی آن یک ادراک اقویٰ است، آن یک ادراک بالاتر است و عقل حضرت اباالفضل به مرحلهٔ کمال رسیده و چون به مرحلهٔ کمال رسیده است، مدرکات او با مدرکات ما زمین تا عرش أعلیٰ فرق می‌کند؛ ما یک چیز چرند و پرندی بالای منبر می‌گوییم اما او چه مسائلی را ادراک می‌کند.

پس منظور آقای... از عقل صحیح است. این عقلی که ما داریم از آن در اصول بحث می‌کنیم همین عقل عادی است و اشکال ما به آقای خوئی همین است، می‌گوییم که با همین عقل عادی بر شما اشکال وارد می‌شود؛ به‌خاطر اینکه اگر انسان یک عمل حرامی انجام بدهد و این عمل حرام موجب ابتعاد موبق باشد به این کیفیت، این عقل این را مبتعد می‌داند. در مرحلهٔ بالاتر که آن از مرتبهٔ بحث‌های اصولی خارج است ولی باز ملاک بحث‌های اصولی در آنجا هم موجود است. این‌هم جواب بود.

البته مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ هم در اینجا یک حاشیه‌ای دارند که مطلب ما را می‌فرمایند که وقتی عقل ادراک یک مصلحت اهمّی را بکند دیگر در آنجا به قاعدهٔ تلازم، شارع حکم به وجوب احتیاط دارد. البته آن حاشیه مفصّل است ولی توضیح و چکیده آن، این است.

روی این حساب بعد از این، یک مطلب دیگری را دارند آن این است که ایشان می‌فرمایند: مضافاً به اینکه اجماع از اصولیّین و اخباریین هست بر اینکه در شبهات موضوعیه ارتکاب جایز است.[2] این از موارد نقض است که چطور با وجود مفسده و ضرر شارع می‌آید جواز ارتکاب را در آنجا صادر

---

[1] ***المنتخب***، طریحی، ج ۱، ص ۳۰۷.

[2] ***مصباح الأصول***، ج ۱، ص ۳۳۳؛ ***کفایة الأصول***، ج ۱، ص ۳۴۴.

می‌کند.

اشکالی که باز به این قضیه وارد می‌شود این است که شبهات موضوعیه باز تفاوت می‌کنند که إن‌شاءالله بعداً در باب احتیاط بحث می‌کنیم. در شبهات موضوعیه در بعضی از موارد لا یجوز الارتکاب و الإقدام فیه و فی بعضها لا یَجوز الإقدام.

محصل مطالب آیت‌الله خویی

پس محصّل مطالب مرحوم آقای خوئی این شد که قبح عقاب بلا بیان، علیٰ‌کلّ‌حال محکّم است و وجوب دفع ضرر محتمل لا یَقدِرُ أن یُقاوم و یُقابِلُ هذا القاعدة. اما خلاصهٔ نظر خودمان را در انتهای بحث چند جلسهٔ دیگر عرض می‌کنم که نتیجه این بحث چه خواهد شد. بحث در جلسات بعد استدلالی است که بر استصحاب به قاعدهٔ وجوب دفع ضرر محتمل شده است از دلیل استصحاب.[1]

---

[1] یک وقت مرحوم آقا راجع به مرحوم علاّمه طباطبائی ـ رضوان الله تعالیٰ علیهما ـ می‌گفتند که به مرحوم علاّمه طباطبائی خیلی‌ها ایراد وارد می‌کنند از همین آقایانی که در نجف هستند که ایشان در همین شوارع حرکت می‌کند و سرش را پایین می‌اندازد و به دکاکین و حجرات نگاه نمی‌کند، به کسی سلام نمی‌کند، یعنی متوجه نمی‌شود که سلام کند، انسان باید بیاید بگوید، بخندد، تماشا کند، فلان کند! مرحوم آقا این نکته را می‌فرمودند:

علاّمه طباطبایی یک احساس نقصان و احساس خلائی دارد که برای رفع آن احساس نقصان و خلأ یک لحظه به خود اجازه نمی‌دهد به مسائل جانبی توجه کند!

اینها همه گیج هستند، همه مخبّل هستند؛ تمام این افراد می‌آیند و می‌گویند و می‌خندند و شب‌ها تا صبح می‌نشینند و حرف می‌زنند؛ اما به حاج شیخ محمدحسین کمپانی که بلند می‌شود به حرم می‌رود سجده می‌کند ایراد وارد می‌کنند که درویش شده است. وقتی از آنها سؤال می‌کنند می‌گویند نه آقا ما نیاز به درس داریم، مطالعه داریم، نمی‌توانیم نماز شب بخوانیم! گفتند: شما قلیان نمی‌کشید؟! ـ عراقی‌ها می‌گویند: قَرشَة ـ بله، خب به اندازهٔ نیم ساعت قلیان نکش، بلند شو نماز شب بخوان. چرا بیخود حرف می‌زنید؟! بهانه می‌کنید؟! بگو نمی‌خواهم بخوانم، این برای چیست؟! به‌خاطر این است که درد نیست، به‌خاطر این است که آن نیاز نیست، خلأ برای اینها وجود ندارد، نقصان برای اینها وجود ندارد. استغناء و احساس غنا در اینجا وجود دارد. لذا به همین لاطائلات و بیاوبرو و حرف و نقل و اینها مسائل را می‌گذرانند؛ اما شخصی که می‌خواهد یک قدم به سمت خدا بردارد، هزارتا فحش و درویش و صوفی شده و نمی‌دانم معرض از دنیا و منعزل و اینها به او بار می‌کنند. این به‌خاطر این است که درد دارد.

واقعاً دارم می‌گویم؛ این «الفُرصَةُ تَمُرُّ مرّ السَحاب فانتَهِزوا فُرَصَ الخَیر»[1] برای چیست؟! این عبارت از پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم که «مَن قارَفَ ذَنبًا فارَقَهُ عَقلٌ لا یَعودُ إلیهِ أبدًا»[2] همین است دیگر، یعنی [وقتی کسی گناهی انجام بدهد] یک مقدار از آن سرمایه و رأس المال و یک مقدار از آن استعداد با این ذنب ازبین می‌رود و «لا یَعودُ إلیهِ أبدًا» اگر بعداً بخواهد کاری انجام دهد برای مسائل بعد است برای تتمهٔ عقل است، تتمهٔ آن است و این مقدار دیگر برنمی‌گردد. یعنی اگر کسی یک گناهی انجام دهد از آن سرمایه وجودی کم شده است و دیگر در معاملات بقیه با بقیهٔ سرمایه دارد معامله می‌کند و اگر ربحی ببرد برده است. حالا شما نگاه کنید نسبت به شخصی که همین‌طور بیاید اوقاتش را بگذراند به جرائد و کتاب‌های بیخود خواندن و تماشای افلام[3] و خندیدن و فلان کردن و...

من سراغ دارم کسی که مسجدش را ترک می‌کرد، درس تفسیرش را شب‌های به‌خصوص ترک می‌کرد که بیاید فیلم اوشین ببیند! جدی می‌گویم! خودش ترک می‌کرد و می‌گفت: امشب تعطیل است! من او را می‌شناسم الآن از دنیا رفته خدا رحمتش کند. ایشان مسجد و درس و اینها را برای اوشین ترک می‌کرد! این خلاف است. شخص دیگری را می‌شناسم از آقایان معروف تهران و از اعلام تهران که از دنیا رفته است ایشان کسی بود که تا ساعت آخر می‌نشست فیلم تماشا می‌کرد و برای دیگران هم توضیح می‌داد! می‌گفت: این زن که الآن این کار را کرد منظورش این بود! اینکه این حرف را زد، این را می‌خواست بگوید! آقا از اعلام تهران بود، مسجد داشت، مدرسهٔ علمیّه داشت، فلان بود، بیاوبرو، اجازه‌های کذا ـ حالا به قول خودش ـ ایشان فیلم تماشا می‌کند و برای دیگران هم توضیح می‌دهد! این یکی. یکی هم مثل آقا که اصلاً نمی‌داند وقتش را چه‌کار کند! می‌گوید: من چهار برابر قدرت بدنی از این بدنم کار کشیده‌ام! یکی هم مثل ایشان است! این چیست؟! او احساس می‌کند؛ احساس فقر، احساس احتیاج، احساس خلأ و احساس نقص، اینها همه به‌خاطر آن است که مطالب را فهمیده است! جناب آقای حاج شیخ محمدعلی کاظمی با این چرندیات که می‌گویی، او چون آن مسائل را فهمیده و چون آن مطالب عالیه را فهمیده است لذا یک لحظه نمی‌تواند وضعش را به وضع عادی بگذراند، جنابعالی نفهمیدی که می‌گویی: فقط یک مولایی داریم که باید اطاعت کنیم و در مرتبهٔ عبودیت اطاعت کنیم،

تمام شد و رفت! نتیجه‌اش همین می‌شود که بنشین و بخند و ... خنده چه اشکال دارد؟! گعده چه اشکال دارد؟! تماشا کردن که حرام نیست، در شرع نیامد، ابی‌بصیر روایتی نقل نکرد!
همین‌طور اوضاع به همین نحو می‌گذرد، آن‌وقت در موقع فوت دودستی بر سر بزن که تمام وقتمان ضایع شده و به محصول و به مقصود نرسیده‌ایم! موقع احتضار تازه توجهی پیدا می‌شود، توجه هرکسی نسبت به چیزی پیدا می‌شود ولی عقل چه می‌گوید؟ عقل می‌گوید: آقا وقت خودت را در اینجا تلف نکن.
من جداً می‌گویم، الآن خیلی اوقات شده با خودم فکر می‌کنم و می‌گویم که عجب کاری ما کردیم ـ نسبت به همین برنامه‌ای که داریم خانه می‌سازیم ـ من هیچ روزی نیست الاّ اینکه خودم را ملامت می‌کنم که چرا من این کار را کردم؟! بااینکه کار روی حساب عقل، ضروری بود ولی همین رفتن و آمدن می‌بینیم که الآن ضرر دارد ضررُ لابدَّ منه یعنی از یک طرف ضرر دارد ولی لابدّ منه است دیگر چاره‌ای نیست. ولی دیگر چه‌کار کنیم؟ وقتی قرار بر این است با حفظ مقدّمات و فلان و این حرف‌ها، خب آدم چه‌کار کند؟! این‌قدر اینها متوجه بودند، این‌قدر اینها دنبال قضیه و مسئله بودند که وقتشان را چطور بگذرانند چون مسئلهٔ آن‌طرف مهم است اینجا دو روز دیگر می‌گذرد و یک ساعت دیگر کلک قضیه کنده می‌شود ولی آن‌طرفِ مطلب را چه‌کار کنند؟!
بزرگان عقلشان رشد کرده بود، هرچه عقل بالاتر برود احساس احتیاج در او قوی‌تر می‌شود، هرچه عقل رشدش بیشتر باشد ادراکش نسبت به مصالح و مفاسد و نسبت به غایات و اهداف و نسبت به عالم وجود و نسبت به اسماء و صفات پروردگار بیشتر می‌شود [احساس احتیاج قوی‌تر می‌شود] اما ما آمدیم در همین نخودچی و کشمش و همین چیزها گیر کرده‌ایم، می‌گوییم: نه الحمدلله، حورالعین هم که آنجا منتظرمان هستند و دیگر دست به نقد! علیٰکلّ‌حال «گروهی این، گروهی آن پسندند».[۴]

تلمیذ: یعنی اگر مسئله‌ای را عقل ادراک کرد واجب می‌شود برایش ولو اینکه نوسان داشته باشد؟
استاد: بله، بله.
تلمیذ: مثلاً ادراک کند که نماز شب برای ایشان یا مثلاً برای نفس او مفید است آیا واجب می‌شود؟!
استاد: ببینید بستگی به آن وضعیتی که... معنای واجب یک وقتی می‌گوییم که اگر انجام ندهد معاقب است و خدا عقابش می‌کند، نه، ولی یک مسئله هست یک وقتی عقل ادراک فضیلت صلاة اللیل را می‌کند و ادراک می‌کند چه سعادتی مترتّب بر صلاة اللیل است، این را هم ادراک می‌کند، آن‌وقت خواهی‌نخواهی خودش حکم می‌کند، دیگر نیاز نیست کسی بیاید به او بگوید.
وقتی که آقای قاضی به علاّمه طباطبایی می‌گوید که اگر خیر دنیا را می‌خواهی نماز شب بخوان، اگر خیر آخرت را می‌خواهی نماز شب بخوان،[۵] این یعنی در این صلاة اللیل یک فضیلتی هست که خیر دنیا و آخرت مترتّب بر این است آن‌وقت اگر کسی این را انجام ندهد دیوانه است، واقعاً دیوانه است.
می‌آیند از ما می‌پرسند ـ خود ما هم مثل بقیه، بقیه هم مثل ما، همه یکی هستیم فرقی نمی‌کند ـ که آقا چه کنیم که بیدار شویم نماز شب بخوانیم؟! چه‌کار کنیم؟! اماله کنید! چرا به من می‌گویی که چه کنیم؟! چرا نمی‌گویی که چه کنیم بلند شویم برویم روزی دربیاوریم، چرا نمی‌گویی چه کنیم یک معامله می‌خواهیم بکنیم، آیا برویم یا نرویم؟ اما موقع نماز شب که شد منّت آن را می‌خواهی سر خدا بگذاری؟! آقا چه کنیم بیدار شویم؟! هیچ کاری نکن، بگیر بتمرگ! چه کنیم ندارد! سؤال ندارد. تو وقتی می‌خواهی هزار تومان یک بلیط اتوبوس بخری و به مشهد بروی دو ساعت زودتر از خواب بیدار می‌شوی که از اتوبوس جا نمانی، برای هزار تومان، دو هزار تومان بااینکه سرویس بعدی هم هست. اما آن آثار مترتبهٔ بر صلاة اللیل ادراک نشد اگر ادراک بشود شخص دیوانه‌وار بلند می‌شود نه‌اینکه ساعت کوک بکند!
مرحوم آقا می‌فرمودند: آقا شیخ محمدتقی لاری به من می‌گفت: آقا سید محمدحسین ساعت کوک می‌کنی؟! سالک نباید ساعت کوک کند! حالا ما کوک می‌کنیم روی آن‌هم می‌زنیم خاموشش می‌کنیم! راست می‌گوید، سالک که نباید ساعت کوک کند و اگر این مسئله ادراک بشود قضیه فرق می‌کند. این‌همه ائمه می‌فرمودند، بزرگان می‌فرمودند: خدایا معرفت بده برای این است که اگر معرفت پیدا بشود دیگر رها نمی‌کند. شما احساس می‌کنید الآن یک غدّهٔ سرطانی برای شما پیدا شد آیا همین‌طور می‌نشینید و می‌گویید که ببینیم حالا چه می‌شود؟! مثلاً زمستان بگذرد، هوا بهار بشود بعد دکتر برویم؟! آیا می‌گویید: برویم ببینیم رمّال‌ها، جمّال‌ها اوقات و ستارگان سعد و نحس و اینها چه حکم می‌کنند؟! نه آقا درس را رها می‌کنید دکتر می‌روید! می‌گویید: یک آزمایش بکن بیوپسی[۶] بکن یک کاری انجام بده، این تازه برای مضارّ دنیوی است چه برسد به مضارّ اخروی. حالا علیٰأیّ‌حال مطلب از این قرار است و مسئله حق است و کاری هم نمی‌شود کرد.

۱) ***نهج البلاغة*** (صبحی صالح)، ج ۱، ص ۴۷۱.
ترجمه: «فرصت مانند ابر سریع از کنار شما درمی‌گذرد پس فرصت‌های کار خوب را غنیمت شمرید.» (محقق)
۲) ***إحیاء علوم الدین***، ج ۱۲، ص ۲۰.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

---

۳) افلام: جمع فیلم. (محقق)
۴) ***دوبیتی‌های باباطاهر***، شماره ۴۰:
متاع کفر و دین بی‌مشتری نیست *** گروهی آن گروهی این پسندند
۵) ***مهر تابان***، ص ۲۶:
«ای فرزند! دنیا می‌خواهی نماز شب بخوان؛ و آخرت می‌خواهی نماز شب بخوان!»
۶) بافت‌برداری یا بیوپسی (به فرانسوی: Biopsie)، که به آن تکه‌برداری و نمونه‌برداری نیز می‌گویند، یک آزمایش پزشکی است که معمولاً توسط یک جراح یا متخصص رادیولوژی انجام می‌شود و شامل برداشتن نمونه‌ای از سلول‌ها یا بافت‌ها برای بررسی وجود یک بیماری یا تعیین وسعت آن است. (محقق)